

نشست نهم: تبیین ما: رابطه میان دو مبنا؛ ابراهیم، نماینده‌ی ما – ۲

به نام همراه یاری‌گر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آن

سه‌شنبه ۲۸ آبان ماه ۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحیم، با سلام بر جمع، شب بخیر و با کسب اجازه از دوستان نشست نهم از مجموعه نشست‌های «باب‌بگشا» را با تصریح بر ضرورت رابطه صاف دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا آغاز می‌کنیم. هشت شب را تاکنون با هم سر کرده‌ایم. پیش از ورود به حوزه‌ی بحث امشب، عناوین و جوهره‌ی بحث‌های پیشین را مرور می‌کنیم:

بحث اول؛ آغازگاه

بحث دوم؛ خدا در وضع موجود

بحث سوم؛ چگونگی مواجهه با بحران

بحث چهارم؛ متدلوژی خروج از بحران

بحث پنجم؛ متدلوژی ما برای خروج از بحران

بحث ششم؛ فاز صفر ما چیست؟

بحث هفتم؛ به استقبال تبیین

بحث هشتم؛ تبیین ما رابطه میان دو مبنا؛ (ابراهیم نماینده‌ی ما)

به قصد پیوند بحث امشب با مباحث قبلی، جوهره‌ی آنچه را که در هشت نشست به طرح آمده، در ذهن یادآور، نقطه‌چین می‌زینم؛

اتصال مباحث پیشین به بحث حال؛

* از درون گفتن

* از بحران شگفتن

* خدا گم کردن

* از هستی خارج شدن

* تدبیر اندیشیدن

* متدلوژی جستجو کردن

* متدلوژی طراحی کردن

* پیشاتبین، تبیین، پساتبین برگزیدن

* فاز صفر تعریف کردن: با یک تلقی وداع گفتن

به یک دیدگاه مجهز شدن

* ما؛ عضو عالی هستی بودن

در مدار تغییر سیر کردن

* دست به تبیین زدن:

ما میان دو مبنا بودن

* نماینده خود را واکاویدن

در سرآغاز بحث‌ها، از درون خود گفتیم. بحران‌های یکدیگر را شگفتیم. از گفت‌وشنودها چنین نتیجه گرفتیم که خدا را گم کرده‌ایم، به نوعی از هستی خارج شده‌ایم و عضو فعال هستی نیستیم. - عضو فعال هستی بودن را منحصر به نامداران، سیاسیون، ایدئولوگ‌ها و استخوان درشت‌ها ندانستیم. از یک مربی زمین خاکی تا یک مادر مسئول و تا یک زن سرپرست خانوار و تا انسان‌هایی که آنان را بزرگ فکری می‌شناسیم و برای‌شان احترام و اعتبار قایلیم، می‌توانند عضو فعال هستی به حساب آیند.

در عین حالی که از فعالیت در هستی فاصله گرفته‌ایم، تدبیری می‌اندیشیم تا از این وضعیت بدرآییم و مجدداً به عضویت در هستی نایل شویم. چنین دریافتیم که بدون تاسی به متد نمی‌توانیم از این چرخه رها شویم. لذا در این مرحله در جستجوی متدلوژی برآمدیم؛ متدلوژی انسان‌ها را برای خروج از بحران بررسیدیم و سپس متدلوژی پیشنهادی خدا را مرور کردیم. از آنجا که ما نیز در طراحی و خلق متدلوژی، صاحب توان هستیم، به این اندیشیدیم که ما چگونه می‌توانیم متدلوژی طراحی کنیم. متدلوژی ما با

تاسی به متد کیفی طیفی از انسان‌ها، متد پیشنهادی خدا و نیز سهم خود ما در طراحی و خلق، بدست آمد. پس از جستجوها و کاوش‌ها به یک متدلوژی سه سطحی دست یافتیم؛ پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین. نظاره کردیم که در ۶۰ آیه ۱۲۰ - ۱۸۰ از سوره‌ی ال عمران، خدا پس از شکست احد دست به تبیین زد. تبیین «او» روشی کیفی را پیش‌روی ما می‌نهد.

ما در متدلوژی خود قبل از ورود به مدار تبیین، چنین در نظر گرفتیم که به حوزه‌ای کوچکتر موسوم به پیشاتبیین وارد شویم. پیشاتبیین را معادل «فاز صفر» فرض کردیم. پیشاتبیین و فاز صفر ما، خداحافظی با تلقی سنتی حضور در هستی و سلام گفتن به دیدگاهی جدید است. در دیدگاه جدید که در میان نشانه‌های ۳۹ - ۳۰ سوره بقره قابل واریسی است، ما عضو عالی هستی قلمداد می‌شویم و به این جهان آمده‌ایم تا در مدار تغییر و دگرگونی سیر کنیم و در هستی از خود «اثر» برجای نهمیم. پس از عبور از پیشاتبیین به تبیین راه بردیم:

تبیین ما؛

انسان در میان دو مبنا:

«خود»

و

«او»

از انسان = ما آغاز کنیم؛

تبیین مبنای جزء:

ابراهیم

نماینده‌ی ما

از گونه ما

با انگاره‌های ما

با پرسش‌های ما

در پی گذر از پیشاتبیین به مدارتبیین وارد شدیم، مداری تفصیلی. تبیین ما با بهره‌گیری از روش خدا در ۶۰ آیه مورد بحث که به انسان توصیه می‌کند برای یافتن راه برون‌رفت از

بحران در میان دو مبنا سیر کند، همان حرکت میان دو مبناست؛ انسان و «او». به عبارتی حرکت میان «خود از یاد رفته» و او که مبنای مبسوط هستی است. در این مسیر، ابراهیم را «نماینده خود» فرض کردیم. ابراهیمی که مثل ما واز گونه ماست. با انگاره‌ها، پرسش‌ها و تشکیک‌هایی چون ما. از این‌رو نماینده خود و مناسباتش با «او» را واکاویدیم.

در نشست هشتم، الگوی رابطه ابراهیم و خدا را در میان نهادیم. در ابتدای امر فزازه‌های حیات ابراهیم را به عنوان «نماینده نوع» بررسی کردیم:

فزازه‌های حیات ابراهیم

نماینده نوع؛

* ورود به هستی

* زیست خود ویژه

* قوام و انسجام مرحله‌ای

* موجودیتی پشت یافته

* ما را تنی در پی ایده

* ابتلاء و رفاقت

* پیشوایی

* طرح مشترک

* بنیانگذاری

* وداع با هستی

* ویژه فعال جاوید هستی

در آغاز چنین عنوان شد که برخلاف تصور ساده، فزازه‌های زندگی انسان به تولد، بلوغ، ازدواج، فرزنددار شدن و فوت خلاصه نمی‌شود. این فزازه‌ها، مفصل‌های زندگی یک انسان «کلاسیک» است که آمدست تا در هستی مانند یک کارمند کارت اداری ثبت کند و سر آخر نیز بگوید که درسم را خواندم، شاغل شدم، ازدواج کردم، فرزند به دنیا آوردم، بازنشسته شدم و حال، در آستانه وداعم. اما انسان‌های از نوع ابراهیم، شناسنامه دیگری دارند.

اما ابراهیم نماینده «نوع»، با شرایط ویژه‌ای به هستی وارد شد. زیست خود ویژه‌ای نیز داشت. از مشاهدات و تدقیق در طبیعت و احساس «وجود»ی در درون هستی، به قوام و

انسجام فکری - شخصیتی مرحله‌ای نایل آمد و به «یافته» ای رسید. یافته‌اش حقیقت «وجود» بود. یافته‌ای که از پی آزمون و خطا به کف آورد؛ ابتدا فکر می‌کرد ستاره خداست، سپس تصور کرد ماه خداست و در پی آیند آن‌ها، خورشید را که از همه بزرگتر بود، خدا فرض کرد. یک شب با مادرش در زیر ملحفه آسمان، چنین تصریح کرد که «افول‌یابنده‌ها را دوست ندارم». او در این مرحله به وجود جاوید پایدار رسید. یافته را تا پایان حیات در آغوش گرفت. ابراهیم با او یافته، سرسری و موقت برخورد نکرد. با آن زیست و خود نیز، موجودیتی در پشت یافته‌اش شد. او سپس به ایده رسید.

ابراهیم در مراحل بعد از یافته به ایده رسید و با ایده، ماراتن طی کرد. ماراتن ابراهیم بس طولانی‌تر از ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متری است که در عرف شناخته شده است. او در همین مسیر، مبتلا شد، مبتلا به «او». و در همین ابتلاء، با «او» به رفاقت رسید. در همین مسیر صلاحیت پیشوایی انسان‌ها را نصیب برد. او در این نقطه برجسته، با خدا طرح مشترک تعریف کرد و در اجرای این طرح، بنیانگذار محتوا، بنا و مناسک توحیدی شد. ابراهیم پس از وداع با هستی به دلیل دیدگاه و دینامیسم وجودی و پایداری شخصیتی‌اش، «ویژه فعال جاوید هستی» به حساب آمده است. طی کردن ماراتنی در پی ایده، ابراهیم را جاویدان کرد.

ماراتنی در پی ایده؛

✓ فراخوانی آغازین

✓ زندان

✓ ادامه دعوت

✓ مناظره پیروز

✓ اقدام

✓ آتش

✓ مهاجرت

✓ بازگشت

ابراهیم زمانی که در نوجوانی به حقیقتی دست یافت، دعوت را از همان زمان آغاز کرد. او در پی دعوت اولیه در همان نوجوانی به زندان گرفتار آمد. سپس گریز از زندان و ادامه دعوت و در پس آن، مناظره با نمرود به عنوان نماد ایدئولوژیک دوران. مناظره ابراهیم با

نمرود نه احساسی و آنارشیتی، که استدلالی است. نمرود در همان مناظره، در استدلال کم آورد. ابراهیم پس از این مناظره پیروز دست به کار «اقدام» می‌شود: بت‌شکنی. بت‌شکنی او هم مبتنی بر رویه استدلالی است. ابراهیم، قوم پرستنده بت را به این سرفصل می‌رساند که بت فاقد دیناهیسیم بوده و مظهر فیکسیسم است. آتش، سزای این اقدام ابراهیم است. با مکانیسمی که نمی‌دانیم چگونه بوده است، آتش بر او سرد می‌شود. مهاجرت، پی‌آیند نجات از آتش است. او پس از ترک دیار، پس از مدتی دوباره به موطن بازمی‌گردد.

حال در پی مرور مباحث پیشین، زین پس بحث را پی می‌گیریم. از ابتلاء و رفاقت ابراهیم می‌آغازیم:

ابتلاء و رفاقت؛

✓ پدری در کهنسالی

✓ همسر و نوزاد و برهوت منزلی

✓ رؤیازدگی

✓ مبتلایی

✓ رفاقت‌پیشگی

✓ نذر، تمکین و قربانی

✓ رفیق ارشد و فداکاری

✓ بلندآوازی

✓ سلامی کیفی

ابراهیم پس از دهه‌های متمادی حیات، هنوز صاحب فرزندی نشده بود. در مهاجرت به مصر، پادشاه مصر به همسر ابراهیم کنیزی بخشید. ساره مسن و بی‌فرزند، کنیز را به ابراهیم هدیه کرد. این وصلت سرفصل جدیدی در زندگی ابراهیم رقم زد. هاجر نوورود به زندگی ابراهیم، بس سریع فرزنداندار شد؛ ابراهیم کهن سال و اسماعیل نوزاد.

در کهن سالی صاحب محصول شدن، خود نقطه عطفی بود. پدر شدن در کهن سالی، متفاوت است با پدر شدن در سنین جوانی. کهن سال بی‌فرزند، بس بیش از پدر جوان، قدر نوزاد می‌داند. اندکی پس از تولد نوزاد، میان همسر سالمند با همسر جوان، تضاد سنتی کهنه و نو بروز می‌کند. ابراهیم برای رفع حساسیت‌های ساره و پایان دادن به تضاد، هاجر و اسماعیل را به صحرا می‌برد و آن دو را در برهوت منزل می‌دهد. بیابان بی‌آب و

علفی که ظاهراً تک درختی داشته. ابراهیم سر و فرزند را به سایه درخت می‌سپارد و خود، راهی می‌شود. هاجر به هنگام رفتن ابراهیم، از او می‌پرسد آیا ترک ما و کاری که با ما می‌کنی مورد تایید «او» است. ابراهیم بلی نمی‌گوید ولی سر به تایید تکان می‌دهد. در سیر ابتلاء و رفاقت، ابراهیم پس از پدر شدن در کهن‌سالی و در برهوت منزل دادن هاجر و اسماعیل، آرام آرام به «بلا» نزدیک می‌شود. «رؤیا زده شدن»، او را در آستان «بلا» قرار می‌دهد. او در خواب چنین می‌بیند که فرزندش را که اینک از نونهالی عبور کرده، باید ذبح کند. ابراهیم در سرفصل «بلا»، مساله را با اسماعیل در میان می‌گذارد: «در خواب دیدم که تو را قربان می‌کنم. بنگر که تو خود چه رای و نظر می‌دهی؟» ابراهیم نظر فرزند را جویا می‌شود، سیر دموکراتیک را طی می‌کند و یک تنه دست به اقدام نمی‌برد. فرزند چنین جواب می‌دهد که «پدر به آنچه که به تو امر شده، عمل کن، به یاری خدا مرا شکبیا خواهی یافت». بدین ترتیب در تصمیم به قربانی کردن، اشتراک ایجاد می‌شود. پدر که در آستانه ذبح پسر قرار گرفت، سیر دگرگونه شده و روایتی نو به میان می‌آید. به انشاء خدا در نقل روایت نظر کنیم: «آن‌گاه که پدر و پسر صلاح دانند و پدر پیشانی پسر بر زمین نهاد، ندایش دادیم ای ابراهیم رؤیایت را حقیقت بخشیدی». خدا به ابراهیم ندا می‌دهد، رؤیایی که بر تو گذشت تحقق یافت. تو تا مرز اقدام پیش آمدی و منظور نیز همین بود. خدا در ادامه روایت خود از واقعه قربانی کردن فرزند، چنین بیان می‌کند: «فداکاری بزرگی صورت گرفت و ما قربانی بزرگی را فدای او کردیم». خدا پس از عمل تبدل قربانی از اسماعیل به قوچ، به ابراهیم عنوان می‌دارد سیر ابتلاء تمام شد. تو مبتلا شدی و از ابتلاء نگرینختی. سیر را طی کردی و به سرفصل رسیدی. این سرفصل، رفاقت کیفی، بس شفاف و صاف‌دلانه ابراهیم با «او» بود. در این سرفصل، ابراهیم «خلیل» لقب گرفت. خلیل در لغت، هم‌وزن خلیل و از هم زدن و ممزوج شدن می‌آید. به مفهوم رفاقتی دلدل و درآمیخته و ممزوج شده. هم ابراهیم خلیل خداست و هم خدا، خلیل ابراهیم. از آنجا که خدا در همه‌ی مدارها، «ارشد» است، در رفاقت نیز ارشد است. ابراهیم از دیرباز نذری داشت. او نذر کرده بود چنانچه صاحب فرزند شود، در ازای فرزند، قربانی به خدا اهداء خواهد کرد. رؤیازدگی ابراهیم که به نذر قبلی او پیوند خورد، اسماعیل را به قربانگاه برد. ادای نذر و عمل به رؤیا (خواب) در پیوند نو، ابتلاء ابراهیم را رقم زد. پیشه کردن رفاقت

حداکثری در این سرفصل، ابراهیم را «خلیل» کرد. آن‌گاه خدا در مدار برتر رفاقتی، ابراهیم را «بلندآوازه» کرد: «برای او میراثی در میان آیندگان برجای ماند». رشد ابراهیم، نه خود به خودی، نه تصادفی و نه ژورنالیستی و تبلیغاتی است. رشد و بلندآوازی اش محصول سیر کیفی او و کیفیت رفاقتش با «او» است. حال که یک انسان سیری کیفی و پر افتان و خیزان را طی می‌کند و به صلاحیت‌های ویژه تجهیز می‌شود، خدا نیز او را در جایگاهی برتر و تمام دورانی قرار می‌دهد و سر آخر، «سلام» نثارش می‌کند؛ سلامی کیفی. سلام خدا به ابراهیم، سلام بر تکاپو، کیفیت و رفاقت است:

مقام عشق میسر نمی‌شود بی‌رنج

بلی به حکم بلا بسته‌اند زعهد آلت

«بلی» ابراهیم به خدا و «بلی» خدا به ابراهیم با «بلی» دو انسان بر سر سفره عقد، بس متفاوت است. سیر ابراهیم با خدا یک قرن به طول انجامیده و «بلی» ابراهیم، مستمر و از سر مبتلایی است. به انشاء خدا در کتاب آخر، دقت بورزیم: «آنگاه که آزمون ابراهیم به چند کلمه از سوی پروردگارش صورت گرفت، او به تمام بیرون آمد.» «او به تمام بیرون آمد»، زیبا جمله‌ای است که دال بر تکاپوی جانکاه ابراهیم در «مسیر» و مواجهه صاف‌دلانه‌اش با «او» است.

پیشوایی؛

جلوداری محتوایی

ماه‌زای

مبتلایی - رفاقت‌پیشگی

آنگاه که ابراهیم در آزمون «او» نه تقلب کرد، نه کم فروشی، نه سستی و نه گریز، «او» نیز این انسان کیفی را پاس داشت:

«آنگاه که آزمون ابراهیم به چند کلمه از سوی پروردگارش صورت گرفت،

او به تمام [سرفراز] بیرون آمد.

[پروردگارش] به او گفت: ترا پیشوای توده‌ها قرار دهم».

پاس‌داشت پروردگار، «جعل» ابراهیم به عنوان پیشوایی تمام دورانی توده‌هاست. «جعل» به مفهوم خلق با کیفیت ویژه و پس از سیر فرآوری. پیشوایی ابراهیم، رهبری مکانیکی و تشریفاتی نبود. عمل خدا نه رمانتیک، نه از سر احساس و نه از سر اجبار است. ابراهیم

به اعتبار سیر طی کرده و مقوم‌های درونی‌اش، شایستگی رهبری محتوایی و جلوداری کیفی توده‌ها را به کمک «او» و در سیر فرآوری «او»، کسب کرد. به این اعتبار، جلوداری محتوایی و پیشوایی ابراهیم، مابه‌ازای یک روند قاعده‌دار و قانونمند و کسب صلاحیت و تجهیز است. خدا در همه‌ی سوره‌های حاوی فلسفه تاریخ همچون سوره‌های هود، طه، شعرا، انبیاء و مؤمنون، جایگاهی ویژه برای ابراهیم در نظر گرفته است. در نشانه‌های موجود در این سوره‌ها، خدا خطاب به هر پیام‌آور و صاحب «خبر» تصریح کرده است که بنای اصلی و نخستین را ابراهیم پایه گذاشته است. تو پیام توحید و بشارت جدیدت را از سکویی که ابراهیم بنا نهاده است، منتشر کن، از پایگاه ابراهیم ساخته، ابلاغ کن. این تاکید و «قدر» شناسی نیز مرتبط با همان مبتلایی و رفاقت‌پیشگی و تجهیز و کسب صلاحیت است.

ابراهیم در چنین موقعیتی، در مقام اجرای طرح مشترک با خدا قرار می‌گیرد:

طرح مشترک؛

سامان منزل‌گاه:

با کارسپاری سرشته به عهد

«پیمان» کار پرتقاضا - دینامیک

مرحله بعدی حیات ابراهیم، مرحله اجرای طرح مشترک با خداست. پس از واقعه قربانگاه - و در واقع امر، ابتلاء مشترک ابراهیم و اسماعیل - ، خدا با آن دو، قرارداد «پیمان» کاری بست:

«... و از ابراهیم و اسماعیل عهد گرفتیم که خانه مرا برای کسانی که به گرد آن،

طوف می‌کنند و برای اهالی رکوع و سجود، پاکیزه [و مهیا] کنند».

در انشاء خدا، واژه «عهد» به کار آمده است؛ کارسپاری، توام با تعهد و مسئولیت. ابراهیم عهددار که کاپیتن همه‌ی تاریخ و پیش‌برنده ایده‌ی گوهرین و بنیادین توحید است به همراه پسر، عهده‌دار طرح بازسازی بنا می‌شود. مسئولیت که به او واگذار می‌شود، او یک پیمانکار به مفهوم امروزی و بساز و بفروش نیست. او «پیمان» کاری است که پرتقاضا، جوشنده و دینامیک است. او در بدو امر از خدا تقاضا دارد؛ آرامش بخشیدن به مکان خانه، پر رزق و رونق کردن آن و برقراری امنیت برای محل. ابراهیم به عنوان «پیمان» کار، نیازهای کیفی خود را برای پیش‌برد طرح مطرح می‌کند: تو طرح واگذار می‌کنی، من هم

به عنوان انسان عامل، خواسته‌هایی دارم. در فاز صفر طرح از تو آرامش، امنیت و رونق برای مکان اجرای طرح می‌طلبم.
ابراهیم ضمن کار و به هنگام پیش‌برد نیز، فهرست تقاضاهای پیشین را کامل می‌کند و خواسته‌های نو پیش‌روی «او» می‌گذارد:

«ما را به مناسک‌مان رهنمون کن

ما را به خود جذب کن

از میان مردمان، رهبری از میان خودشان برانگیز

امر هدایت را بر مردمان مستمر کن

کتاب و حکمت را آموزش ده

توده‌ها را پالایش کن»

در این طرح مشترک گرچه خدا در موضع ایده و کارسپاری است، اما کارپذیر نیز صاحب فکر، ایده و نیاز است. نیاز و تقاضاهای او نیز «شخصی» نیست. انسانی از «خود بیرون زده» و متقاضی برای «نوع» است. خدا در تعریف این طرح، در جایگاه کلان و ابراهیم در جایگاه خود و با فهرستی از تقاضاهاست:

من طلب اندر طلبم

تو طرب اندر طربی

انسان پیش‌برنده سراپا تقاضا و مطالبه، و «او» دینامیسم مطلق و برآورنده.

ما نیز تقاضا داریم، اما تفاوت ما با ابراهیم، پی‌گیری بر سر خواسته‌هاست. او از خدا کلی وقت می‌گیرد. خدا هم ممسک نیست و به او وقت اختصاص می‌دهد. او از نوجوانی مطالبه‌جو بوده است و اکنون که در موضع اجرای طرح پیشنهادی «او» است، تقاضاهایش کیفی‌تر و پرتعدادتر است. باز از مولوی عاریت بگیریم:

چون تقاضا بر تقاضا می‌رسد

موج آن دریا به این جا می‌رسد

تقاضاهای مستمر و کیفی، عرضه‌های مواج و برآورنده.

در این کشاکش تقاضا - عرضه است که طرح به سطحی بس کیفی ارتقاء می‌یابد و

چندوجهی می‌شود:

بنیانگذاری ابراهیمی؛

بنیانگذاری سه وجهی:

✓ محتوایی

✓ فیزیکی

✓ مناسکی

سفارش پروردگار به پدر و پسر، تنها یک سفارش «بنا» نبود. سفارشی «بنیان» گذارانه و چندوجهی تلقی می‌شد؛ هم بناگذاری محتوایی، هم فیزیکی (تجدید بنای ساختمان) و هم مناسکی. «ایمان» کار نیز هم در بدو امر و هم در ضمن پیش‌برد، چندوجهی می‌اندیشید و می‌پویید. تقاضاهای نخستین و ضمن کار از سوی او، نشان از «وجوه» و نیز «عمق» داشت.

بنیان‌گذاری محتوایی؛

توحید ذاتی

توحید فطری

توحید رویکردی - حنیفی

توحید رفاقتی

خدا منشاء ظرفیت است و بر ظرفیت انسان‌ها نیز اشراف دارد. ظرفیت «او» و ظرفیت ابراهیم، وجه اول طرح مشترک را در سطح بنیان‌گذاری «محتوا»یی رقم زد. بنیان‌گذاری محتوا بس مهم‌تر و گوهرین‌تر از بنیان‌گذاری فیزیکی و بناسازی است. بنیان‌گذاری محتوایی از جنس بناگذاری‌های کیفی، روشی، منشی با مضمون ایده‌پردازی است که مصدق در دهه ۱۳۲۰ و آغاز دهه ۳۰ در ایران به نام خود ثبت کرد. ابراهیم ضمن اجرا و پیش‌برد طرح مشترک با «او»، از کیفیت و محتوا، کم نگذاشت و چهارگونه توحید را در یک وحدت، هماهنگی و انسجام ساختاری، به ثبت رساند:

توحید ذاتی، توحید فطری، توحید رویکردی - حنیفی و توحید رفاقتی.

توحید ذاتی ابراهیم در ادامه درک و دریافت‌های دوران نوجوانی‌اش و رسیدن از محسوسات به «ذات» بود. ذاتی که آنرا مبنا قرار داد و به آن تمسک جست و ایمان آورد. توحید فطری در گُنه خود بی‌شایبه، صاف‌دلانه و مرتبط با فطرت به عنوان ودیعه‌ی «او» در درون ماست. اما توحید رویکردی - حنیفی؛ حنیف در واژه به مفهوم پاک نهاد و

موحد پیش از دین است. وجه سوم توحید ابراهیمی، رویکرد اخّص به او و درک وجود او در نهاد و درون است:

پیشتر از خلقت انگورها

خورده می‌ها و نموده شورها

انگور هنوز به عنوان میوه شناخته نشده بود، خوشه نکرده بود، بر داربست‌ها و آلاچیق‌ها آویز نشده بود، برخی بوده‌اند که می‌زده و از می‌به وجد و شور رسیده‌اند. توحید حنیفی ابراهیم، سرمستی کیفی و شورانگیزی درونی او از وجود درک شده است. و سر آخر، توحید رفاقتی. نوع توحید رفاقتی در جامعه‌ی ما قابل یافت بوده و هست. در تیپ‌شناسی اجتماعی و بویژه تیپ‌شناسی اجتماعی در جامعه ورزش ایران، «تیپ‌ی جلب توجه می‌کند موسوم به «لات با کلاس». مهدی قصاب متوفی در دهه ۴۰، از این تیپ است. او ورزشکار گود، کشتی‌گیر و اهل دعوا و درگیری است. در محله چال میدان صاحب نام و جایگاه بوده. تا آن حد که پیرامونینش را به نام او می‌شناسند؛ هنوز هم برادرش را حسین «آمهدی» و خواهرزاده‌اش را جلال «آمهدی» خطاب می‌کنند. با برادرزاده‌اش گفت‌وگو می‌کردم. از او پرسیدم حرفه‌ات چیست؟ گفت: من هم مثل «آمهدی» قصاب هستم ولی یک تفاوت با او دارم. گفتم: چه تفاوتی؟ گفت: «من ۸ دکان قصابی دارم، آمهدی یک مغازه داشت. آمهدی می‌گفت نون خدا تو همین یه مغازه‌س». اعتقاد به «نون خدا تو همین یه مغازه‌س» از جنس توحید رفاقتی است. ممکن است همان فرد خطاهای متعددی نیز داشته باشد و در مواردی از «او» فاصله بگیرد ولی درک توحیدی‌اش، رفاقتی است.

توحید ابراهیم چندجانبه و پر و پیمان بود؛ هم ذاتی، هم فطری، هم رویکردی - حنیفی و هم رفاقتی. توحید او از نوع توحید کلیسا و حوزه نبود که بخواهند خدا را «اثبات» کنند و برای «وجود»، براهین آورند. خدایی که بخواهد اثبات شود، مسأله‌ای از مسائل ما را قادر به حل نیست. درک ابراهیم، درک کلاسیک روشنفکری نیز نبود.

دو وجه حنیفی و رفاقتی توحید ابراهیم بسیار مهم و کلیدی و ره‌گشا است؛

گزاره «من رفیقم، ره‌گشایم، باب بگشا، نزد من آ»

ملهم از همین دو کلید است. ابراهیم در سیر خود و ضمن اجرای «طرح» توحید را چندوجهی و در عین حال، واحد ترجمان کرد.

به بنیان‌گذاری «بنا» نظر کنیم:

بنیانگذاری فیزیکی؛

مکان‌یابی

پاک‌سازی

ارتفاع‌بخشی

دست‌آورد اهدایی

آن‌گونه که در تاریخ آمده است، در دوران نوح «بیت»ی به وجود آمده بود که در طوفان معروف از بین رفته و تنها بقایایی از آن برجای مانده بود. خدا در طرح خود بر همان مکان تاکید می‌ورزد. ابراهیم مامور پاک‌سازی، دوباره‌سازی و قوام بنا می‌شود؛ پاک‌سازی، سنگ‌چینی، رفیع‌سازی. بنا به انشاء «او»، ابراهیم و اسماعیل خانه را بر قاعده رفیع می‌سازند و ارتفاع می‌بخشند. خانه که مرتفع، پاکیزه و شسته رفته شد، از سوی پدر و پسر به «او» هدیه می‌شود:

«پروردگارا از ما پذیرا باش که تو شنوای دانایی»

بخشایشی توام با سلام و سلامت.

مرحله بعد، نوبت به بناگذاری مناسک می‌رسد:

بنیانگذاری مناسکی؛

سنن خانوادگی:

سعی هاجری

شعور ابراهیمی

ذبح ابراهیمی - اسماعیلی

(مایه‌گذاری - رضادهی)

طواف اشتراکی

مناسک حج نیز جان‌مایه‌ای دارد از عمل و سنت ابراهیم، همسر و پسرش؛ هاجر به زندگی در برهوت رضا داد، در جستن آب برای طفل عطشان، بس «سعی» ورزید. سراب و سراب و سراب در هفت بار دوان دوانی، تا رسیدن به آب. طفل که نهال شد، هم اهل فهم بود، هم اهل رضا و هم دوستی با خدا. ذبح در مناسک حج نشانی مشترک از مایه گذاری پدر و رضادهی پسر دارد. همچنان‌که «سعی» میان صفا و مروه، برگرفته از دوان دوانی هاجر است. در کنار این دو، «مشعر» نیز طراز درک و شعور ابراهیمی از توحید

است. و این هر سه (پدر، مادر، پسر) اهل چرخش و طواف بودند؛ طواف توحیدی. مهم آن که ابراهیم ضمن اجرای طرح، از خدا درخواست نمایاندن مناسک و شعائر داشت: بنیانگذاری مناسکی؛

بنما، بنما

آیین ما

شعائرا

مناسکا

جلا

صبرا

صلا

فدا

پر کردن حفره‌ها

«ملت ابراهیم» که در کتاب آمده است به مفهوم «آیین» ابراهیمی است. ملت نه به معنای مجموعه‌ای از توده‌ها، بلکه مرادف آیین است. مناسک و شعائری که ابراهیم ضمن ساخت بنا و پیش‌برد طرح از خدا طلب می‌کند، آن‌چنان که در نشانه‌های موجود در کتاب آمده است مشتمل است بر جلا، صبر، سلام، فدا و انفاق به معنی پر کردن حفره‌ها و فاصله‌ها. حفره‌هایی که در اثر تفاوت داشته‌ها به وجود آمده‌اند. مناسک مطلوب ابراهیم، مناسک پر و پیمانی است و حاوی سلام و روح و صبر و جلا و پر کردن حفره هاست. مناسکی صاحب محتوا و مرتبط با شعور موجود در هستی است. مناسک حج از دیرباز تا امروز نشان از تقاضاهای کیفی و سرشار ابراهیم و نیز سنت او و همسر و پسرش دارد. بدین ترتیب «نماینده‌ی ما» هم مهندس محتوا، هم مهندس بنا و هم مهندس مناسک توحیدی است.

و آخرین فراز حیات نماینده‌ی ما؛

وداع با هستی؛

یقین و طمانینه پیش از وداع

پایان حیات: اتمام پروژه

موجودیت مستهلک؛ بگذار و بگذر

ابراهیم پیش از وداع با هستی - حدود یکسال قبل از آن - از خدا می‌خواهد که چگونگی «حیات‌بخشی» خدا را مشاهده کند. «او» به ابراهیم می‌گوید: «مگر مینای (ایمان) محکمی نداری». ابراهیم در پاسخ می‌گوید: «بلی دارم، اما خواسته‌ام برای طمانینه دل است». می‌خواهم به ویژه آرامشی برسم. خدا نیز با «جلوه»، ابراهیم را به آرامش پایانی می‌رساند. نماینده‌ی ما سوار چابکی است که بیش از یک قرن آزادانه جهید و با تمام وجود تکاپو ورزید. او چابک‌سواری ارشد شد. او در سیر دویدن و جهیدن، بار پروژه توحید را تا انتها حمل کرد. رقصنده حمل کرد:

بر پرده‌های دنیا بسنار رقص کردیم

چابک شوید یاران، مر رقص آن جهان را

پایان رقص و یک درس. درس ابراهیم به نوع:

«از موجودیت و ظرفیت آن‌قدر باید مصرف کرد تا به ته برسد. به ته که رسید

وقت خروج از هستی است».

اصل استهلاک تدریجی و مصرف خود و وجود و محصول «گذاردن» و سپس از جهان

«گذشتن»، میراث نماینده «ما»ست. از این‌رو، او ویژه فعال جاوید هستی شد:

ابراهیم، ویژه فعال جاوید هستی؛

شناسایی

ایده‌پردازی

دوندگی

رفیقی

بنیانگذاری

مصرف وجودی

دوست مزاری

ابراهیم رقصنده آمد و پر طرب رفت. با عنایت به سیری که طی کرد ویژه فعال جاوید هستی شد:

شناسایی خدا، صاحب ایده بودن، دویدن از پی ایده، رفیقی با «او»؛ بنیانگذاری چندوجهی

توحید، مصرف کردن تمام وجود و دوست را مزار خود قرار دادن. الخلیل مزار ابراهیم

است؛ مزار گزیدن در دوستی.

اما نقش «او» در سیر نماینده‌ی «ما»:

مبنا از او، نونواری از تو

حنیفی از او، رویکرد از تو

مایه‌گذاری از او، استمرار از تو

مسیر اصطکاک - استهلاک از او، بردباری در مسیر از تو

برخورد خدا با ابراهیم ویژه فعال جاوید هستی چیست؟ خدا در مواجهه با انبیاء، حق ابراهیم را بس رفیقانه ادا می‌کند. «او» حقوقی برای ابراهیم قایل است. خدا از حقوق انسان‌ها به طور کیفی پاسداری می‌کند. این‌گونه نیست که او همه‌ی حقوق را به حساب خود گذارد. «او» بس دموکراتیک عمل می‌کند. خدا درک ویژه از توحید، بناگذاری محتوا، بنا و مناسک توحیدی را در حساب ذخیره ابراهیم و به نام او ثبت می‌کند.

خدا با انبیاء این‌گونه روبرو می‌شود که ابراهیم مبنا را پایه نهاد، تو نونوارش کن، ابراهیم، حنیف بود تو نیز چون او رویکردی ویژه به مبدا هستی داشته باش. ابراهیم بیش از یک قرن مایه گذاشت، تو رویه او را استمرار بخش. و ابراهیم مسیر اصطکاک و استهلاک را سرافرازانه طی کرد، تو نیز بر این مسیر صبوری کن.

چه عروسی است در جان که جهان زعکس رویش

چو دو دست نوعروسان‌تر و پرنگار بادا

ابراهیم در جان، عروسی گرفته بود. عروسی نورافشان و مشعشع. از عروسی درون او، تصویری پرطراوت همچون دو دست نوعروسان جلوه‌گر می‌شود. از این تصویر فسردگی، در درون فرورفتگی و یاس انعکاس نمی‌یابد. انعکاس این تصویر، خیزش، پیش‌برد، سمش، سپیدی، یگانگی و بشارت است.

در نشست آینده، «درک» ابراهیم و «سبک» خدا و محصول مشترک آن درک و این سبک را پی خواهیم گرفت.

بحث پیش‌اروی؛

رابطه میان دو مبنا:

درک ابراهیمی

سبک پروردگاری

آورده‌های مشارکت کنندگان

بنا به رویه نشست‌های قبل، نیمه‌ی دوم جلسه در اختیار دوستان حاضر است. با این توضیح که در جریان یک دهه اخیر، تربیون دانشگاه در اختیار نیروها قرار گرفت و دانشجوی نقش «میزبان»ی را عهده‌دار شد. نیروها اما به نیازهای میزبان نیاندیشیدند. در مجموعه نشست‌های «باب بگشا» سعی بر آن است تا نیمی از زمان جلسات در اختیار نسل نو قرار گیرد تا بدین ترتیب هم امکان گفتگو و مفاهمه فراهم آید و هم شرایط میزبانی ما از این نسل مهیا شود. از دوستی که از نوبت اول برای ارائه بحث استفاده می‌کند تقاضا داریم، بحث خود را عرضه کند.

مشارکت‌کننده‌ی اول

عنوان بحث: «خروج از وضعیت نخستین»

همه ما به حکم انسان بودن، درکی از جهان پیرامون خویش داریم و دارای تلقی‌هایی هستیم. اما این درک و تلقی ما از جهان، خود به خودی و بر اثر حادثه است و نه اختیاری و ارادی. ما انسان‌ها در وضع نخستین خود و در موقعیت اولیه‌مان «عضو هستی» نیستیم اما همگی «حاضر در هستی» هستیم و در آن زیست می‌کنیم.

در واقع ما انسان‌ها به هستی و به جهان پرتاب می‌شویم. این وضعیت برای همه‌ی ما وجود دارد و به نوعی خود به خودی و جبری است. انسان‌ها در جهان‌های جداگانه وارد نمی‌شوند بلکه همگی به صورت جبری در هستی متولد می‌شوند و وارد جهان می‌گردند. جهان پیرامون ما به معنای عام آن مقدم بر وجود ماست. بدین معنی که قبل از ما وجود داشته و حاضر بوده، و سپس ما به آن پرتاب شده‌ایم. همه‌ی عناصر هستی چنین وضعی برای ما دارند. جهان، جامعه، کشور و سرزمین ما و خانواده ما قبل از ما بوده‌اند و مقدم و محاط بر ما هستند. محاط نه به معنای جبر بلکه به این معنی که ما به عنوان یک عنصر، وارد این جهان بزرگتر و متقدم شده‌ایم.

بدین ترتیب در ابتدا، همه‌ی ما دارای یک موقعیت می‌شویم، یعنی همان «موقعیت نخستین». ما ناگهان دارای یک جامعه، یک کشور و یک خانواده و فرهنگ می‌شویم. ما اهل ایران می‌شویم، اهل شهر خود می‌شویم و عضو خانواده‌ی خویش. این موقعیت نخستین، خواه‌ناخواه تأثیراتی بر روی ما دارد. بدین ترتیب که ما چون در جامعه، در شهر

و در یک خانواده قرار می‌گیریم، خود به خود با موقعیت‌ها و پدیده‌هایی مواجه می‌شویم. ما با آداب و رسوم و ارزش‌های یک جامعه روبرو می‌شویم، ما با فرهنگ یک خانواده روبرو می‌شویم، ما با یک مذهب روبرو می‌شویم.

از دیگر سو ممکن نیست که ما در این حالت خود به خودی، با همه‌ی عناصر موجود در جامعه روبرو شویم، ما همه‌ی فرهنگ‌ها و همه‌ی ارزش‌ها را نخواهیم دید، ما همه‌ی خانواده‌ها و هنجارها را نخواهیم شناخت بلکه فقط با تعداد محدودی از موارد، مواجه می‌شویم. ما در موقعیت نخستین خویش با عناصری از جامعه روبرو می‌شویم که سر راه ما قرار گرفته‌اند، یعنی عناصر نزدیک‌دستی که در پیرامون ما قرار دارند. این عناصر محدود و مشخص‌اند. مثلاً ما فقط خانواده خویش را درک خواهیم کرد و نسبت به آن تلقی پیدا می‌کنیم. بر این اساس ما با بخشی از عناصری هستی و جامعه مواجه می‌شویم. این روبرو شدن را می‌توان برخورد اولیه نام نهاد. این روبرو شدن، اتفاقی و حادثه‌ای است، از سر تصادف و احتمال است. زیرا ما آن را تعیین نمی‌کنیم و بر اثر همان اصل «پرتاب شدن در جهان» روی می‌دهد. ما ابتدا با عناصری برخورد می‌کنیم که سر راه‌مان قرار گرفته‌اند.

برای مثال، ما در برخورد نخستین، با همه‌ی عناصر مذهب موجود در جامعه خویش روبرو نمی‌شویم. فقط عناصر دم‌دستی و پیش‌روی خویش را درک خواهیم کرد و بنابر همین مشاهده و درک نخستین و بنابر همین برخورد اولیه، در ذهن ما یک تلقی از مذهب نقش خواهد بست. ما در برخورد نخستین ممکن است با یک فرد مذهبی مواجه شویم که تلقی خاصی از مذهب دارد، این نخستین برخورد ما با یک انسان مذهبی خواهد بود. یا ممکن است ما با مسجد محله خویش آشنا شویم که انسانهای مذهبی در آن آمد و شد دارند، این نیز اولین برخورد ما با مسجد خواهد بود. همچنین ما اولین برخورد را با قرآن پیدا خواهیم کرد. بالاخره روزی از سر اتفاق با این کتاب برخورد می‌کنیم. مثلاً ممکن است شخصی ما را با قرآن آشنا کند یا خودمان شروع به خواندنش کنیم. همه‌ی این برخوردهای نخستین با مذهب، دست به دست هم می‌دهند و تصویری در ذهن ما به وجود می‌آورند: تصویری نخستین از قرآن، یک انسان مذهبی، مسجد، نماز، روزه و غیره. بعد از این برخورد اولیه، ما یک تلقی از مذهب خواهیم داشت و نسبت به آن گرایش (مثبت یا منفی) پیدا می‌کنیم و می‌توانیم در برابرش موضع داشته باشیم، می‌توانیم از مذهب صحبت کنیم و تایید و تکذیبش نماییم. ما یک تصور اولیه از مذهب داریم. بحث

دکتر شریعتی در مورد «خدای موروثی» و مذهب موروثی اشاره به همین نکته است. به همین ترتیب بر اثر برخورد حادثه‌ای ما با دیگر عناصر جامعه نیز، کم‌کم ذهن ما نسبت به آن‌ها تصویری خواهد یافت و درکی و تلقی‌ای.

پس همه‌ی ما انسان‌ها دارای یک تلقی از جهان و جامعه و عناصر آن خواهیم شد. ما به حکم روبرو شدن با این عناصر هستی، دارای تلقی می‌شویم. بنابراین ذهن هیچ انسانی خالی نیست و ادراکات و مفاهیمی آنرا اشغال کرده‌اند. ما چون در زیست روزمره خویش با پیرامون و جامعه سروکار پیدا می‌کنیم، خواه‌ناخواه درکی از عناصر آن خواهیم داشت و تصویری در ذهن‌مان شکل می‌گیرد. این مفاهیم و تصورات اولیه که به طور عام در ذهن همه‌ی ما وجود دارد را می‌توان «تلقی نخستین» نام نهاد. درک ما از تاریخ کشورمان، درک ما از مذهب و درک ما از ارزش‌ها و هنجارها اینگونه است.

اما «تلقی نخستین» و «وضعیت نخستین»، با عناصر ذاتی وجود انسان تناقض دارند. مهم‌ترین صفت و عنصر موجود در ذات انسان آفرینندگی، انتخاب و برگزیدن است. در واقع انسان به این دلیل که دارای اختیار کامل است، می‌تواند حداقل در مورد خویش، آنگونه که می‌خواهد خویش‌تن را بسازد و تلقی خویش را از جهان شکل دهد. تنها عنصر فعال و تنها فاعل موجود در جامعه و جهان، انسان است. این، به معنی این نیست که انسان آزادی بی‌قیدی دارد و می‌تواند هر کاری انجام دهد، بلکه به این معنی است که هر تغییری می‌خواهد رخ دهد باید فاعلش انسان باشد، چون فاعل دیگری وجود ندارد. انسان توان برگزیدن و ساختن دارد، چه در مورد هستی و چه در مورد وجود خویش، فقط اوست که عامل و سازنده است.

چون وضعیت نخستین و تلقی نخستین، قبل از ما وجود داشته، پیشینی است و مقدم بر ماست، پس ما دخالتی در آن نداشته‌ایم، ما عامل و فاعل در شکل‌گیری آن نبوده‌ایم. ما اینگونه تصوره‌های ذهن خویش را انتخاب نکرده‌ایم و این‌ها از ما نیستند. در واقع ما هیچ نقشی نداشته‌ایم و به علت برخورد با عناصری مثل مذهب و جامعه و خانواده، این تلقی‌ها در ذهن ما شکل گرفته. پس این تصورات همه نسبی هستند و اگر ما در یک شهر دیگر، در یک خانواده دیگر و در کشوری با مذهبی دیگر زاده می‌شدیم، همه‌ی آن‌ها عوض می‌شدند. بنابراین نمی‌توان بر آن‌ها اتکا کرد، آن‌ها اصیل نیستند. اساساً هیچ اهمیتی ندارد که این تلقی‌ها چه هستند، خوب‌اند یا بد، درست‌اند یا غلط، مذهبی‌اند یا غیرمذهبی،

سفیداند یا سیاه. بلکه به این دلیل که ما آن‌ها را انتخاب نکرده‌ایم و حاصل کار ما نیستند، باید از ذهن خارج شوند.

ما باید از این وضعیتی که انتخابش نکرده‌ایم خارج شویم. زیرا تا وقتی ما انتخابی انجام ندهیم، اتفاقی برای ما نمی‌افتد و قدمی به جلو برداشته‌ایم. ما باید وضعیتی را برگزینیم، باید رقم‌زننده باشیم و انتخاب‌کننده. در این مسیر هیچ کس نمی‌تواند برای ما کاری انجام دهد، دیگران فقط می‌توانند ما را از این وضع آگاه کنند. اما در آخر ما هستیم که فاعلیم و عمل‌کننده. معلمان ما فقط می‌توانند برای ما بگویند و توضیح دهند، آن‌ها فاعل و عامل وجود ما نیستند، بلکه این خود ما هستیم که در آخر باید عمل کنیم. ما باید چیزی را بسازیم، باید خلق کنیم، تا وقتی این خلق صورت نگیرد ما از وجود جبری خویش خارج نخواهیم شد.

این بحث به شیوه‌های مختلف و با ادبیات متفاوتی بارها تکرار شده است. مثلاً جمله‌ای را از مسیح نقل کرده‌اند که می‌گوید: «به ملکوت آسمان راه پیدا نمی‌کند مگر کسی که تولد دوباره پیدا کند». بدین ترتیب «تولد دوباره» در برابر «تولد نخستین» قرار می‌گیرد. تولد نخستین به یک معنا خود به خودی است و جبری، زمانی است که انسان با همه‌ی توانایی‌ها و خصلت‌هایش پا به هستی می‌گذارد. اما این تولد کافی نیست زیرا فقط انسان را وارد هستی می‌کند. برای به فعل درآمدن توانایی‌های انسان، لازم است تا او از وضعیت نخستینش رهایی یابد و تولد دوباره پیدا کند. این تولد تنها به مدد انتخاب کردن، برگزیدن و خلق وضعیتی جدید ممکن است.

لوح سفیدی روبروی ما قرار دارد که نقش‌هایی بر آن هویدا است. این نقش‌ها بر اثر گذر زمان، باد و باران و روزگاران شکل گرفته‌اند، ما تلاشی انجام نداده‌ایم و رسمی نکشیده‌ایم. این نقش‌ها را باید از خاطر برد و نقش خویش را کشید.

آقای صابر: فکر می‌کنید فاصله گرفتن با نقشهای سنتی چه سیر عملیاتی را طی می‌کند؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: طبیعتاً اولین مساله، مساله آگاهی است به این معنی که بدانیم چه سیری را طی می‌کند و بخواهیم از این وضعیت خارج شویم.

نشست نهم: تبیین ما: رابطه میان دو مینا؛ ابراهیم، نماینده‌ی ما - ۲ ۲۴۳

آقای صابر: فکر می‌کنید این گردهم‌آیی‌ها چه نقشی را در این گذر می‌تواند ایفا کند؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: در آگاهی بخشی مؤثر است، یا حداقل از طریق آن می‌توانیم بحرانی را که وجود دارد بهتر بشناسیم و دسته‌بندی کنیم.

آقای صابر: فاز صفری که برای خودت انتخاب کردی چیست؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: به نظر من رسیدن به یک جمع‌بندی و تحلیلی از وضعی که در آن قرار دارم، فاز صفر من است.

آقای صابر: کاری هم انجام می‌دهی یا شروع کرده‌ای؟ و چطور شروع کرده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: بلی شروع کرده‌ام. به نظر من انسان سیری را که طی کرده است اگر مد نظر قرار دهد و پایه زندگی خودش را مرور کند، اولین گامی است که باعث تغییر در وضع موجودش می‌شود.

آقای صابر: در سال‌های اخیر بحرانی هم از سر گذرانده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: به نظر من همه‌ی ما بطور کل در بحران هستیم، یعنی با وضعیت‌هایی که با آن روبرو می‌شویم، بحران ایجاد می‌شود.

آقای صابر: این بحران را چقدر قدرتمند دیده‌ای؟ چسبنده است یا می‌توانیم آنرا کنار بزنیم؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: به نظر من بحرانهایی که از عناصر وجودی ما نشات می‌گیرند نسبت به بحرانهایی که از بیرون وارد می‌شوند، خیلی چسبنده‌ترند. بنابراین وقتی سیر را

مرور کنیم، به عناصری می‌رسیم که این عناصر تشدیدکننده‌ی بحران هستند که می‌توانیم با شناخت، آن‌ها را کم اثر کنیم.

آقای صابر: حدوداً چند وقت است که فاز صفرت را شروع کرده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: چند ماه.

آقای صابر: می‌توانی توضیح عملیاتی از سیری که طی کرده‌ای بدهی؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: مشکل جامعه‌ی ما رهنمود نیست، عملیاتی کردن راه‌کارها مهم است. از طریق منتقل کردن همین تجربه‌های کوچک، بطور متعدد می‌توان از آن‌ها مدل درآورد. از این مدل‌ها هر کس می‌تواند متناسب با وضع خود استفاده کند.

آقای صابر: اگر بتوانی سیر طی شده‌ات را به صورت عملیاتی با جمع در میان‌گذاری، راه گشا خواهد بود. با تشکر از ارائه بحث.

مشارکت‌کننده‌ی دوم

عنوان بحث: «تجهیز به دیدگاه زنده بودن خدا، گفتگو با یک رفیق»

به نام خدا و با تشکر از جمیع دوستان. عنوان بحث: تجهیز به دیدگاه زنده بودن خدا، گفتگو با یک رفیق.

در بحثی که تاکنون مطرح شد به اینجا رسیدیم که متدولوژی بحث شامل پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین است. در پیشاتبیین، فاز صفر مطرح شد؛ وداع با یک تلقی سنتی و تجهیز به یک دیدگاه جدید. بحثی که هم اکنون مطرح می‌کنم یک تبصره کوچک در ادامه بحث‌ها است. در دو جلسه‌ی اول که آقای صابر بحث کردند، روی بحران صحبت شد، سپس ریشه این بحران‌ها را در تلقی قدیمی یافتیم که راه‌حل آن نیز، عوض شدن دیدگاه است. بحث خود را با یک سؤال آغاز می‌کنم. چرا باور عمومی کنونی، در ما نسبت به خدا کارایی ندارد؟ در بحثی که می‌خواهم ادامه دهم پارادوکسی وجود دارد که مایلم به آن

بپردازم و با توجه به بحث‌های قبلی، فکر می‌کنم یکی از راه‌حلهای ممکن می‌تواند مسیر ابراهیم باشد. کمتر کسی است که بگوید من کاملاً با خدا بیگانه‌ام. اما در عین حال همه نیز از اینکه با او بیگانه‌اند، نالان‌اند. یک طرف پارادوکس، تصوراتی است که از کودکی، خانواده، ادبیات ملی و مذهبی و از همه مهمتر ندای درونی از خدا داریم که می‌بایست کارا باشد. طرف دیگر پارادوکس این است که چرا خدا را در زندگی خویش محقق نمی‌بینیم. حال من این مشکل را با توجه به بحث جلسه‌ی قبل و این جلسه که مدل ابراهیم است، مطرح می‌کنم. با توجه به الگوی ابراهیم خدا چگونه کارا می‌شود؟ در این بحث تنها به یکی از شرایط لازم برای این کارایی تاکید می‌کنم و منبع من نیز بحث‌های قبلی و مراجعه به سوره‌هایی است که در آن‌ها داستان ابراهیم آمده است: بقره، شعرا، صافات، انبیاء، ابراهیم، حج، عنکبوت.

یکی از شرط‌های لازم برای کارا بودن خدا در زندگی ما، گفتگو با اوست. قرآن پر از گفتگوست. به نظر می‌رسد خدا روی گفتگو کردن حساس است. حتی خدا داستان‌ها را اکثراً در قالب گفتگو آورده است. گفتگوی پیامبر با مردم، مردم با مردم، خودش با شیطان، شیطان با پیامبر و... که جملگی نشان‌دهنده آن است که خدا ارزش ویژه‌ای برای گفتگو کردن قایل است. در همین رابطه یک سوم از ۹۳ آیه مربوط به ابراهیم، در خصوص گفتگوی ابراهیم با خداست. مابقی نیز گفتگوی‌های ابراهیم با نمرود، قوم و مادرش بوده و حداکثر ۱۰ آیه روایت خداست. به نظر من به میزانی که با خدا گفتگو شود، تاثیرش نمایان خواهد شد. وقتی انسانی با انسان دیگر گفتگو می‌کند، کم‌کم زمینه‌های مشترک میان آن‌ها او پدیدار می‌شود. این زمینه‌ها چون خود بر اثر علایق و سلیقه‌ها شکل گرفته‌اند، موجب زیست مشترک یا به قولی گذراندن اوقات مشترک می‌شود. این اوقات مشترک، اگر خود در بستر گفتگو (مضمون گفتگو و روش نیز مهم است اما در این جا اصل گفتگو کردن مطرح است.) پر بار شود، به رفاقت می‌انجامد. رفاقتی که در رابطه با خدا، بسیار طالب آنیم. شاید مشکل این جاست که خدا را زنده نمی‌دانیم. ابراهیم اگر با خدا رفاقت می‌کند، اهل گفتگو با او بوده است. این گفتگو می‌تواند انتقادی، پرسشی، خواهشی و... باشد. همان‌طور که با یک دوست می‌نشینیم و ساعت‌ها گفتگو می‌کنیم، با خدا نیز حداقل باید این چنین برخورد کنیم زیرا خدا زنده است. یک سوم از آنچه در قرآن در مورد ابراهیم آمده گفتگو بین او و خداست. ابراهیم همواره با خدا در هر زمینه‌ای حرف می‌زند

(درخواست نجات لوط، درک چگونه زنده شدن مردگان و...). این گفتگوها در بستری صورت می‌گیرد که رفاقت‌ها در آن شکل گرفته است. بنابراین به نظر من یکی از عواملی که امروز خدا را ناکارا کرده، گفتگو نکردن، با اوست. از حوزه شک و تردیدها تا حوزه مکانیزم‌ها می‌توان با خدا گفتگو کرد، برحسب رفاقتی که دو طرف در پیش می‌گیرند و پای کاری که هر دو طرف نشان می‌دهند. این پای‌کاری، دیالوگ‌ها و رفاقت‌ها را عمیق‌تر می‌کند. در سیر ابراهیم، عمیق شدن رفاقت کاملاً ملموس است و پای کار بودن و عهد داشتن دو طرف نیز محسوس است. مثلاً خدا در ۱۰۰ سالگی به ابراهیم فرزند عطا می‌کند. ابراهیم فرزند را برای خدا به آستانه قربانی کرده می‌برد. خدا به ابراهیم بستر درک حقیقت می‌دهد. ابراهیم در شهر دعوت به حقیقت می‌کند و از همه شوق‌انگیزتر، سلامی است که ابراهیم و خدا به هم می‌دهند. به نظر من رفاقت خدا با انسان را نباید با رفاقت انسان با انسان مقایسه کرد ولی برای تقریب به ذهن، قضیه گره‌گشاست و از آن استفاده می‌کنیم. یکی از شاخص‌هایی که ابراهیم در زندگیش خدا را کارا کرده، گفتگو با اوست. البته مسائل دیگری مانند عمل، عهد، مسئولانه برخورد کردن با آینده هم وجود دارد که این‌ها مانند یک زنجیره هستند که اگر از یکی بگذریم از بقیه هم گذشته‌ایم.

جمع‌بندی: یکی از لازمه‌های فاز صفر و وداع با تلقی خدای مرده و تجهیز به خدای حی و زنده، برقراری دیالوگ با اوست. مدل ابراهیم نشان می‌دهد که می‌توان با خدا رفاقت کرد. او با خدا گفتگو می‌کند و خدا با او. این گفتگو نیز باید به واقع از سر نیاز به رفاقت و نزدیکی و پیوند با خدا باشد، نه صرف خواندن پنج وعده نماز عادت‌ی و یا گاهی احوال‌پرسی‌های عید به عید و مناسبتی. دو نفر وقتی به هم علاقه پیدا می‌کنند و می‌خواهند بیشتر هم را بشناسند در هر موقعیتی از حال هم جويا می‌شوند و همواره حواس‌شان به هم است و با خدا هم باید این نوع رابطه برقرار شود. جان کلام اینکه خدا اهل گفتگوست فقط باید طرح رفاقت با او را ریخت و از هم‌اکنون شروع کرد.

آقای صابر: دست یافتن به مدل ابراهیم که شما عنوان کردید خیلی دور دست است. توسل به آن، از چه طریق ممکن است؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: به نظر من گام اول، حرف زدن با اوست.

آقای صابر: گفتگو در جامعه‌ی ما به حداقل رسیده است، احیای گفتگو را چطور میسر می‌دانی؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: البته من هم این مشکل را دارم، هم با خانواده و هم با دوستان. هر وقت مشکلی پیش می‌آید گفتگوی زیادی صورت نمی‌گیرد و مشکل به بحران تبدیل می‌شود و در انتها به دعوا می‌انجامد و شاید این موضوع با اتکا به خدا و صحبت با درون خود قابل حل باشد.

آقای صابر: قرار بر این بود که بحثها، راحت و روان و کیفی باشد که امشب این اتفاق افتاد. پروژه مقدماتی ما این است که از امکاناتی مثل زمان و تریبون، به طور مشترک بهره گرفته شود و همه از آن استفاده کنند. از این طریق، آرام آرام می‌توانیم به پروژه‌های کیفی‌تری برسیم که لازمه آن مشارکت دوستان در نیمه‌ی دوم بحث است. خیلی متشکر از ارائه بحث‌ها و شبی که با هم گذرانیدیم.

